نشانه‌های تقوا و بی‌تقوایی

فرشته محیطی

تقوا از ماده وقایه به معنای حفظ خویشتن از چیزی است که انسان از آن می‌ترسد؛ بنابراین حفظ از عوامل و موجبات خشم الهی و دوزخ می‌تواند مهم‌ترین و اساسی‌ترین برنامه انسان در زندگی بر اساس فلسفه و سبک زندگی الهی باشد.

تقوا با حفظ نفس از گناه و پرهیز از آن تحقق می‌یابد؛ اما همان گونه که در پرهیز غذایی مطرح است، پرهیز با ترک برخی از امور و انجام برخی از امور تحقق می‌یابد؛ بنابراین، تقوای الهی با ترک محرمات و انجام واجبات و نیز ترک مکروهات و انجام مستحبات و گاه حتی با ترک مباحات تحقق می‌یابد. پس کسی که به واجبات و مستحبات توجهی ندارد و تنها به محرمات و مکروهات توجه دارد، به تقوای حقیقی دست نمی‌یابد؛ زیرا همان گونه که عمل به محرمات خشم الهی را موجب می‌شود، ترک واجبات نیز این‌گونه است. از همین رو در آیات بسیاری تقوا با تاکید بر اطاعت از خدا همراه شده که این اطاعت نسبت به همه احکام پنج گانه است.(شعراء، آیات ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۶۳ و ۱۷۹)

حقیقت تقوا زمانی تحقق می‌یابد که انسان هر کاری را انجام می‌دهد، رضایت خدا را مد نظر قرار دهد و کاری را انجام ندهد که موجب خشم و غضب او می‌شود. لذا در همه آیاتی که به اموری فرمان داده می‌شود بر عنصر «اتقوا الله» تاکید می‌شود.(انفال، آیات ۱ و ۶۹؛ بقره، آیات ۱۹۴ و ۱۹۶ و ۲۰۳ و ۲۸۲؛ نساء، آیات ۱ و ۱۲۹؛ مائده، آیات ۸۸ و ۹۳؛ مجادله، آیه ۹)

از نظر قرآن، کسی که بخواهد به عدالت عمل کند و این واجب الهی را تحقق بخشد، زمانی می‌تواند به این هدف برسد که تقوا را در عمل خویش مد نظر قرار دهد(مائده، آیه ۸؛ انعام، آیات ۱۵۲ و ۱۵۳)؛ زیرا اصولا صراط مستقیم با پیروی از احکام الهی تحقق می‌یابد که شخص در عمل صالح خویش خدا را مد نظر قرار دهد و بخواهد راهی الهی را بپیماید و راه‌های دیگر را کنار گذارد.(همان)

البته از نظر آموزه‌های قرآن، تقوا دارای مراتبی است(مائده، آیه ۹۳) که شامل تقوای عام و خاص و اخص می‌شود. بنابراین، انسان گام به گام به مراتب عالی تقوا دست می‌یابد تا جایی که مثلا در ماه مبارک رمضان با ترک مباحاتی چون شهوت غذایی و شهوت جنسی، در دوره تقوای عالی اخص شرکت می‌کند و یک دوره تمرینی را طی می‌کند که اگر بتواند آن را در طول سال به گونه‌ای اجرائی کند می‌تواند به عالی‌ترین سطح از تقوا برسد و جزو متقین اخص شود که تقوای مقربان درگاه الهی است. این بدان معناست هر که بخواهد به هر مرتبه از رستگاری برسد لازم است مراعات تقوا را در همه ساحات و مکان‌ها و زمان‌ها داشته باشد.

آثار دنیوی و اخروی تقوا

تقوا آثاری در زندگی دنیوی و اخروی انسان دارد و این‌گونه نیست که تنها برای آخرت دوستان مفید و سازنده باشد، بلکه حتی اگر کسی بخواهد زندگی دنیوی خویش را آباد کند باید تقوا را به عنوان مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل جلب منفعت الهی مد نظر قرار دهد و اگر خدای ناکرده خطا و گناهی را مرتکب شود و ترک واجب یا عمل حرامی داشته باشد،باید با توبه و استغفار به ساحت تقوا بازگردد و از رحمت و نعمت الهی برخوردار شود.

تقوا در زندگی دنیوی موجب آرامش دلها با نزول فرشتگان امدادگر(آل عمران، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶)، رهایی از خوف و اندوه(اعراف، آیه ۱۳۵؛ یونس، آیات ۶۲ و ۶۳)، عدم گرفتاری به بدی(زمر، آیه ۶۱)، آسان شدن امور(طلاق، آیات ۲ و ۴؛ لیل، آیات ۵ و ۷)، برخورداری از آسایش و رفاه مناسب(همان؛ اعراف، آیات ۹۴ و ۹۶)، اتحاد و انسجام اجتماعی(مؤمنون، آیات ۵۲ و ۵۳)، ارزش یابی عمل انسان(بقره، آیه ۲۱۲؛ احزاب، آیه ۳۲؛ حجرات، آیه ۱۳)، نصرت الهی و معیت خداوندی(بقره، آیه ۱۹۴؛ توبه، آیه ۳۶؛ نحل، آیه ۱۲۸)، بصیرت و رهایی از دام شیطان(اعراف، آیه ۲۰۱)، توانایی شناخت حق و باطل و جداسازی آن(انفال، آیه ۲۹)، بهره‌مندی از تعالیم خاص الهی(بقره، آیه ۲۸۲)، بهره‌مندی از نور الهی(انبیاء، آیه ۴۸؛ حدید، آیه ۲۸)، بهره مندی از ولایت الهی(جاثیه، آیه ۱۹)، دستیابی به پیروزی و نصرت خدا(آل عمران، آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶؛ اعراف، آیه ۱۲۸؛ هود، آیه ۴۹)، تاخیر اجل انسان(نوح، آیات ۳ و ۴)، تقرب به خدا(آل عمران، آیه ۱۵؛ قمر، آیات ۵۴ و ۵۵)، محو زشتی‌ها و بدی‌های اعمال(مائده، آیه ۶۵؛ انفال، آیه ۲۹؛ طلاق، آیه ۵)، جلب محبت خدا(آل عمران، آیه ۷۶؛ توبه، آیه ۴)، برخورداری از حکمت(میرم، آیات ۱۲ و ۱۳)، دستیابی به حکم و حکومت(اعراف، آیه ۱۲۸)، دستیابی به خیر(عنکبوت، آیه ۱۶؛ تغابن، آیه ۱۶)، برخورداری از رحمت الهی(حدید، آیه ۲۸)، رشد و کمال‌یابی(مریم، آیات ۱۲ و ۱۳)، روزی پیش‌بینی نشده(طلاق، آیات ۲ و ۳)، ایجاد روحیه برادری در افراد متقی(حجر، آیات ۴۵ و ۴۷)، مصونیت از فراموشی(حشر، آیات ۱۸ و ۱۹)، برخورداری از هدایت خاص و رستگاری در دنیا و آخرت(بقره، آیات ۱ تا ۵)، نجات از عذاب دنیوی(اعراف، آیات ۹۶ تا ۹۸) و مانند آنها می‌شود.

البته از نظر قرآن، آثاری اخروی آن نیز بهره‌مندی از مقام قرب الهی، رضایت الهی، رستگاری ابدی، رهایی از عذاب‌های دوزخی اخروی و برخورداری از بهشت‌های هشتگانه اخروی پس از قبولی اعمال متقین است.(آل عمران، آیات ۱۵ و ۱۳۳ و ۱۳۶ و اعراف، آیات ۳۵ و ۱۵۶؛ بقره، آیات ۱ تا ۵؛ مائده، آیه ۲۷؛ حج، آیه ۳۷؛ ص، آیات ۴۹ تا ۵۲، دخان، آیات ۵۱ تا ۵۴)

نشانه‌های تقوا و بی‌تقوایی

کسانی که اهل تقوا باشند، این را در رفتارهای خویش به نمایش می‌گذارند؛ زیرا تقوا از امور باطنی و نفسانی است که در عمل و رفتار انسانی نمود می‌یابد و قابل شناسایی است. بنابراین، کسی که مدعی تقوا است، باید به گونه‌ای عمل کند که بیانگر تقوای نفسانی او باشد.

به سخن دیگر، نشانه‌های متقی بودن به این است که انسان آن را در سبک زندگی خویش به نمایش گذارد و دیگران از راه این نشانه‌ها دریابند که شخص اهل تقوا و از متقین است. از جمله نشانه‌های اهل تقوا و متقین می‌توان به امور زیر اشاره کرد: اجتناب از هتک حرمت و خواری و ذلت دیگران (هود، آیه ۷۸؛ حجر، آیات ۶۷ تا ۶۹)، اجتناب از آبروریزی(همان)، اجتناب از عیبجویی(همان)، اجتناب از اذیت و آزار دیگران(احزاب، آیات ۶۹ و ۷۰)، اجتناب از استهزای دیگران(حجرات، آیات ۱۱ و ۱۲)، اجتناب از القاب زشت دادن به دیگران(همان)، اجتناب از تجسس(همان)، اجتناب از سوء ظن(همان)، اجتناب از اطاعت کافران و منافقان(احزاب، آیه ۱)، اجتناب از اسراف و پیروی مسرفان(شعراء، آیات ۱۵۰ تا ۱۵۲)، اجتناب از افساد(بقره، آیات ۲۰۵ و ۲۰۶؛ شعراء، آیات ۱۷۹ و ۱۸۳)، اجتناب از بخل(حشر، آیات ۷ و ۹)، اجتناب از بدعت(آل عمران، آیات ۷۵ و ۷۶)، اجتناب از ترک جهاد(توبه، آیه ۴۴)، اجتناب از علو و تکبر(قصص، آیه ۸۳؛ نحل، آیات ۲۹ و ۳۰)، اجتناب از دنیاطلبی(لقمان، آیه ۳۳)، اجتناب از دین فروشی(بقره، آیه ۴۱)، اجتناب از رباخواری(بقره، آیه ۲۷۸)، اجتناب از سنت‌های جاهلی(بقره، آیه ۱۸۹)، اجتناب از ظلم(جاثیه، آیه ۱۹)، اجتناب از طاغوت(زمر، آیات ۱۶ و ۱۷)، اجتناب از عجب و خودپسندی(بقره، آیه ۲۰۶)، اجتناب از فحشاء(هود، آیه ۷۸)، اجتناب از فساد(قصص، آیه ۸۳)، اجتناب از قتل ناحق(مائده، آیات ۲۷ و ۲۸)، اجتناب از کم فروشی(شعراء، آیات ۱۷۹ تا ۱۸۳)، اجتناب از گناه(بقره، آیه ۲۰۶)، اجتناب از لجاجت(همان)، اجتناب از نجوای حرام(مجادله، آیه ۹)، اجتناب از ولایت اهل کتاب(مائده، آیه ۵۷)، اجتناب از ولایت کافران(مائده، آیه ۵۷)، احترام نسبت به پیامبر(حجرات، آیه ۳)، احترام ماه‌های حرام(بقره، آیه ۱۹۴)، نیکی و احسان به دیگران(بقره، آیات ۱۷۷ و ۱۸۹؛ مائده، آیه ۲)، ادب حضور(حشر، آیه ۳)، استوارگویی(احزاب، آیه ۷۰)، اصلاح عمل(اعراف، آیه ۳۵)، اطاعت از خدا و پیامبر(انفال، آیه ۱؛ حجرات، آیه ۱)، امانتداری(بقره، آیه ۲۸۳)، وفاداری(آل عمران، آیات ۷۵ و ۷۶)، امر به معروف و نهی از منکر(آل عمران، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۴)، انفاق مالی در راه خدا(بقره، آیات ۱۹۴ و ۱۹۵)، برخورداری ازبرکات خدا و نزول انواع نعمت‌ها(اعراف، آیه ۹۶)، پذیرش احکام الهی و اطاعت از آن(آل عمران، آیه ۵۰؛ طلاق، آیات ۱ و ۲)، تسلیم کامل در برابر خدا(آل عمران، آیه ۱۰۲)، تعظیم شعائر الهی(مائده، آیه ۲؛ حج، آیه ۳۲)، خوف از خدا(مائده، آیات ۲۷ و ۲۸؛ ق، آیات ۳۱ تا ۳۳)، مراعات حقوق الهی(نساء، آیه ۱)، مراعات حلال و حرام و احکام خدا(مائده، آیات ۴ و ۵ و ۸۸ و ۹۳ و ۱۰۰)، مراعات حقوق دایه(بقره، آیه ۲۳۳)، مراعات حقوق فرزندان(همان)، مراعات حقوق مادر(همان)، مراعات حقوق مردم(مائده، آیه ۱۰۸)، مراعات حقوق همسران(بقره، آیه ۲۳۱؛ طلاق، آیات ۱ و ۴)، مراعات حقوق یتیم(نساء،آیات ۱ و ۲)، شکرگزاری(آل عمران، آیه ۱۲۳)، عزم استوار در کارها(آل عمران، آیه ۱۸۶)، عفت و پاکدامنی(مریم، آیه ۱۸)، حیا در قول و فعل(احزاب، آیه ۳۲)، گواهی به حق و درستی و راستی(مائده، آیه ۱۰۸)، موعظه پذیری(نور، آیه ۳۳)، وفای به عهد(مائده، آیه ۷)، اجتناب از نقض عهد و پیمان شکنی(انفال، آیه ۵۶) و مانند آنها.

از نظر قرآن انسان‌های بی‌تقوا ممکن است گرفتار انواع منکرات و فحشاء بوده و به همجنس‌بازی و انحراف جنسی و اسراف در امور گرایش داشته باشند.(هود، آیه ۷۸؛ شعراء، آیات ۱۶۱ تا ۱۶۵) آنان اهل فسق و فجور بوده و به حق و حقیقت گرایشی ندارند و از معروف گریزان و گرفتار دام شیطان هستند.(مائده، آیه ۱۰۸؛ اعراف، آیات ۲۰۱ و ۲۰۲) بنابراین اهل عهدشکنی(انفال، آیه ۵۶) هستند و هیچ ارزشی را پاس نمی‌دارند.

عوامل و بسترهای تقواساز

انسان‌هایی گرایش به تقوا دارند که اهل تعقل(اعراف، آیه ۱۶۹؛ یوسف، آیه ۱۰۹)، ژرف اندیشی همچون اولوالالباب در امور هستی(بقره، آیه ۱۹۷)، و زندگی بر محور الهامات الهی باطنی(شمس، آیه ۸) باشند و بر اساس همین تعقل و تفکر، متذکر بسیاری از اموری شوند که هستی بر مدار و محور آن است؛ زیرا اصولا انسان‌هایی که نفس متعادل(انفطار، آیه ۷؛ شمس، آیه ۷) و نور هدایت فطری (طه، آیه ۵۰) خویش را حفظ کرده باشند توانایی شناخت حق و باطل و تقوا و فجور را دارند و بر اساس گرایش‌ها وگریزش‌های فطری عمل می‌کنند. این‌گونه است که ایشان راه رستگاری را با تقوا و تزکیه نفس بر اساس دین و سنت‌ها می‌پیمایند و از فجور و بی‌تقوایی اجتناب می‌کنند.(شمس، آیات ۷ تا ۹) اما کسانی که نور فطرت خویش را دفن و غبار آلود کرده باشند، گرفتار فجور می‌شوند.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰)

بنابراین، از نظر قرآن، نور هدایت فطری عقلانی که توانایی شناخت حق و باطل و نیز گرایش‌ها وگریزش‌های صحیح را برای انسان فراهم می‌کند به او این امکان را می‌دهد تا تقوا را پیشه کند. چنین اشخاصی با تعقل و تفکر و نیز تذکر نسبت به حقایق هستی که در نهاد انسان به عنوان فطرت سرشته شده است، می‌توانند بر اساس دین الهی زندگی خویش را سامان دهند.این‌گونه است که با چنین تقوایی ظرفیت آن را می‌یابند تا از هدایت پاداشی الهی در قالب وحی نیز برخوردار شوند و جمع میان الهام فطری و وحی نقلی داشته باشند که همان جمع میان عقل و نقل است.(روم، آیه ۳۰؛ بقره، آیات ۱ تا ۵)

انسانی که زندگی خویش را بر اساس عقلانیت و نور هدایت باطنی تنظیم می‌کند، به تقوای نخستین دست می‌یابد و از مصادیق متقین می‌شود. چنین شخصی از این فضل الهی برخوردار می‌شود تا در مسیر رشد عقلانی به جایی برسد که از هدایت وحیانی و نور آن بهره‌مند شود و به رشد کامل برسد.(همان؛ حجرات، آیه ۷) همچنین بر اساس معیارهای تقوای الهی به کرامتی خاص دست می‌یابد و انسانی ارزشمند می‌شود. (حجرات، آیه ۱۳)

افرادی که از نور فطرت عقلی خویش بهره می‌برند و به ژرف اندیشی اولوالالباب و راشدون دست می‌یابند، همواره به اموری در هستی توجه می‌کنند که عامل اساسی تقوا در انسان می‌باشد. این افراد متوجه اموری چون یگانگی خدا(بقره، آیه ۲۱)، حیات بخشی خدا(یونس، آیه ۳۱)، خالقیت خدا(بقره، آیه ۲۱)، رزاقیت خدا(یونس، آیه ۳۱)، ربوبیت خدا(بقره، آیه ۲۸۳)، علم الهی به هستی(نجم، آیه ۳۲)، حشر در قیامت(بقره، آیه ۲۰۳)، حسابرسی اعمال در آخرت و قیامت(بقره، آیات ۴۸ و ۱۲۳ و ۲۲۳ و ۲۸۱)، مراقبت دائمی الهی نسبت به همگان(نساء، آیه ۱) و پاداش‌ها و کیفرهای الهی(بقره، آیه ۱۹۶) و مانند آنها می‌شوند که خود عامل تقوا در انسان است.

از نظر آموزه‌های قرآنی، همه انسان‌ها بر اساس فطرت الهی که از آن به نور عقلانی نیز یاد می‌شود، نه تنها توانایی شناخت حق از باطل را دارند، بلکه همین نور فطرت آنان را به سوی حق وگریزش از باطل هدایت می‌کند. از همین رو همه انسان‌ها با نور فطرت و هدایت باطنی و حجت الهی نفسانی نه تنها مصادیق کلی و جزئی تقوا را می‌شناسند بلکه به مصادیق آن گرایش و از اضداد آن‌گریزش دارند. بنابراین، گرایش به ایمان، عدالت، صداقت، شکر، امانت، وفا و مانند آنها وگریزش از کفر، ظلم، کذب، کفران، خیانت و مانند آنها جزو فطرت الهی هر انسانی است. همین ظرفیت باطنی در انسان اگر به درستی مورد استفاده قرار گیرد، چراغی می‌شود تا انسان به تقوای ابتدائی دست یابد که بستری برای هدایت و نور هدایت وحیانی نقلی می‌شود. بنابراین، همه انسان‌ها با نور هدایت فطری به سوی کمال خویش حرکت می‌کنند مگر آنکه آن نور ربانی را دفن و خاموش کنند و بستر پذیرش نقل سماعی وحیانی را از بین ببرند.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰؛ بقره، آیات ۱ تا ۱۲؛ طه، آیه ۵۰)

هر انسانی به طور فطری می‌تواند راه رستگاری را بر اساس دین الهی و سنت‌ها و قوانین حاکم بر هستی بشناسد و به طور فطری بدان گرایش یابد مگر آنکه خود آن را دفن کرده باشد و گرایش به تقوا را تبدیل به گرایش به فجور کند.(همان) بر این اساس کسی نمی‌تواند مدعی آن شود که حق و باطل را نمی‌شناسد یا گرایش‌ها وگریزش‌هایش به جبر الهی به سوی گناه و بی‌تقوایی و فجور بوده است؛ زیرا خدا همه را بر اساس مشیت حکیمانه خویش به سوی حق و حقیقت و کمال رهنمون ساخته است و ربوبیت الهی مقتضی این معنا است، اما چون انسان و جن دارای حق انتخاب در محدوده کفر و ایمان و شکر و کفران هستند، می‌توانند ایمان و شکر را کنار گذارند و بی‌تقوایی پیشه کنند و به فجور و گناه ورزی در ساحت کفر و کفران گرایش یابند.(انسان، آیه ۳؛ شمس، آیات ۷ تا ۱۰) بنابراین کسی نمی‌تواند بگوید اگر خدا می‌خواست من متقی بودم؛ زیرا خدا جز تقوا برای کسی چیزی نخواسته است و این شخص است که خود، فجور و گناه را بر تقوا برگزیده است.(زمر، آیه ۵۷)

نشانه‌های متقی بودن به این است که انسان آن را در سبک زندگی خویش به نمایش گذارد و دیگران از راه این نشانه‌ها دریابند که شخص اهل تقوا و از متقین است.

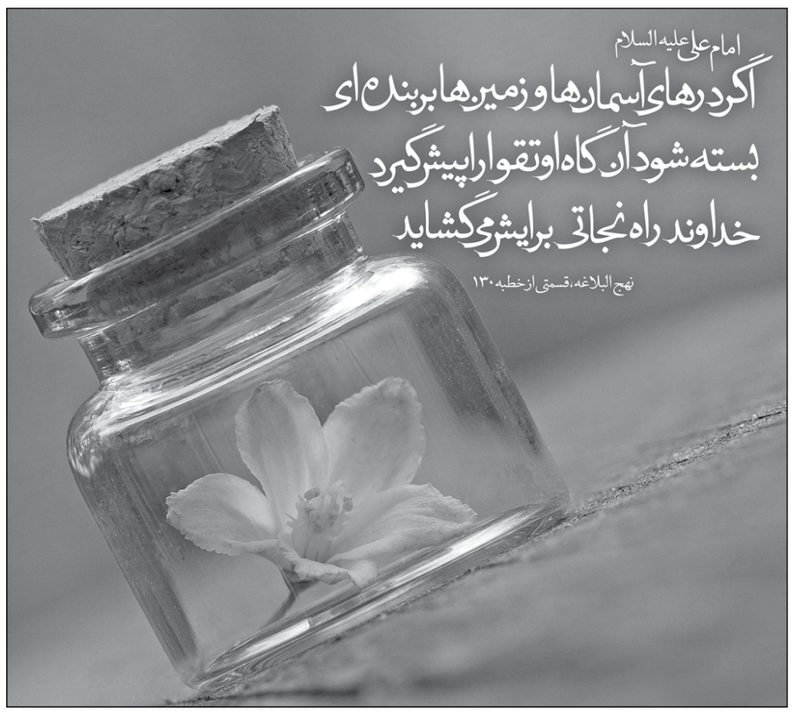

تقوا با حفظ نفس از گناه و پرهیز از آن تحقق می‌یابد؛ اما همان گونه که در پرهیز غذایی مطرح است، پرهیز با ترک برخی از امور و انجام برخی از امور تحقق می‌یابد؛ بنابراین، تقوای الهی با ترک محرمات و انجام واجبات و نیز ترک مکروهات و انجام مستحبات و گاه حتی با ترک مباحات تحقق می‌یابد.

از نظر قرآن، نور هدایت فطری عقلانی که توانایی شناخت حق و باطل و نیز گرایش‌ها و گریزش‌های صحیح را برای انسان فراهم می‌کند به او این امکان را می‌دهد تا تقوا را پیشه کند. چنین اشخاصی با تعقل و تفکر و نیز تذکر نسبت به حقایق هستی که در نهاد انسان به عنوان فطرت سرشته شده است می‌توانند بر اساس دین الهی زندگی خویش را سامان دهند.

شبهه‌ها و پاسخ‌ها

نگاه قرآن به قلب انسانی

شبهه: قلب در قرآن به چه معناست؟ چرا قرآن قلب را مرکز تعقل وتفکر می‌داند و می‌گوید: لهم قلوب لا یعقلون بها؟!!...لا یفقهون بها؟!! و یا آیه‌های دیگر در این باره. مگر مرکز ادراک انسانها قلب آنهاست؟ امروزه علم ثابت کرده که مرکز تعقل و تفکر مغز است. چرا قرآن می‌گوید قلب؟! آیا این ناسازگاری قرآن و علم نیست؟

پاسخ: واژه قلب بیش از یک‌صد بار در قرآن کریم ذکرشده است. قلب در لغت عرب هم به معنای قلب صنوبری و هم به معنای عقل (نفس مدرکه) و روح به کار می رود. [1]

قلب در قرآن در چنین مواردی به کار رفته است: وسیله‌ای برای درک و فهم[2]، عقل[3]، جان انسان[4]، نفس انسان که دارای قدرت عمل و آزادی انتخاب است[5]، محل نزول وحی[6]، مرکز عواطف و چیزی که مریضی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و... به آن نسبت داده می‌شود[7] و رأی و نظر[8].

قلب قرآنی؛ دیدگاه مشهور مفسران

حال با توجه به کاربردهای قلب در قرآن، این سؤال پدید می‌آید که آیا مراد از مرکز این اتفاقات، همان قلب جسمانی است که در سمت چپ سینه انسان قرار دارد یا حقیقتی دیگر؟

آیه ۲۲۵ سوره بقره می‌فرماید: «خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید، مؤاخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دل‌های شما کسب کرده، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می‌کنید) مؤاخذه می‌کند؛ و خداوند، آمرزنده و بردبار است.»

این آیه از شواهدی است که دلالت می‌کند بر اینکه مراد از قلب، خود آدمی یعنی خویشتن او و نفس و روح او است؛ در آیه شریفه قلب وسیله کسب اعمال معرفی‌شده است. هرچند طبق اعتقاد بسیاری از عوام ممکن است تعقل و تفکر و حب و بغض و خوف و امثال اینها را به قلب جسمانی نسبت داد، به این پندار که در خلقت آدمی، این عضو است که مسئول درک است، همچنان‌که طبق همین پندار، شنیدن را به گوش و دیدن را به چشم و چشیدن را به زبان نسبت می‌دهیم، ولی مُدرِک واقعی خود انسان است، (و این اعضاء، آلت و ابزار درک هستند) چون درک، یکی از مصادیق کسب و اکتساب است که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود.[9]

قلب، مَجاز از نفس و روح

حال ببینیم چه عاملی باعث شده که ادراکات انسانی را به قلب نسبت می‌دهند؟ از آنجا که یک حیوان یا انسان در اثر بیهوشی و غش و امثال آن شعور و ادراکش از کار می‌افتد، ولی ضربان قلب و نبضش هنوز زنده است، درصورتی‌که اگر قلبش از کار بیفتد دیگر حیاتی برایش باقی نمی‌ماند، این باعث شده که گمان شود مبدأ حیات در آدمی، قلب آدمی است، به این معنا که روحی که در هر جانداری هست نخست به قلب جاندار متعلق شده و آثار و خواص روحی و روانی چون احساسات وجدانی یعنی شعور و اراده و حب و بغض و رجاء و خوف و امثال اینها، همه مربوط به قلب است، به همین جهت قلب اولین عضوی است که روح بدان متعلق شده است.

و ظاهراً همین مسئله باعث شد که اهل لغت، ادراک و شعور و هرچه که بویی از شعور در آن باشد، از قبیل حب و بغض و رجاء و خوف و قصد و حسد و عفت و شجاعت و جرات و امثال آن را به قلب نسبت دهند و منظورشان از قلب، همان روحی است که به بدن وابسته است و یا به‌وسیله زنده‌بودن قلب، در بدن جریان می‌یابد؛ پس به‌کارگیری واژه قلب به‌جای نفس و روح نوعی مجاز گویی به شمار می‌آید.[10] همچنان‌که به‌صورت مَجاز، کلمه «صدر» را به‌جای قلب به کار می‌برند؛ چون قلب در سینه قرار دارد و به شکل مجاز، ادراکات و افعال و صفات روحی را به سینه نسبت می‌دهند.[11] از آنجا که قرآن کریم به شیوه اهل لغت و با همان کنایات و استعارات و مجازها مطالب خود را بیان کرده، این مجاز در قرآن نیز به کار رفته است.

دیدگاهی دیگر

این دیدگاه، قلب را در مواردی که تعقل و تفکر به آن نسبت داده شده و مرکز عواطف و احساسات شمرده شده است، همین قلب جسمانی صنوبری شکل در نظر می‌گیرد. اگرچه پزشکی امروزه مغز و اعصاب را راهنمای کلی بدن می‌داند، ولی فلاسفه‌ای نظیر ارسطو و بوعلی سینا قلب را مرکز هدایت و ادراک یافته‌های بیرونی دانسته‌اند و شاید بعدها و با پیشرفت دانش، همین نتیجه مجدداً به دست آید. البته در «تفسیر نمونه» چنین آمده است که مغز، مرکز ادراکات و قلب، مرکز عواطف است؛ این تفسیر می‌گوید:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

۱- مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است و لذا هنگامی‌که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید، احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه‌وتحلیل قرار می‌دهیم -اگرچه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری برای روح هستند.

۲- مرکز عواطف که عبارت است از همان «قلب» صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول، روی همین مرکز اثر می‌گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود. ما هنگامی‌که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم بالوجدان فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم و همچنان وقتی‌که به مطلب سرورانگیزی برمی‌خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم.

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روح و روان آدمی است، ولی تظاهر و عکس‌العمل‌های جسمی آنها متفاوت است.

عکس‌العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود، ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، به‌طوری که به هنگام ایجاد این امور به‌روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

ازاین‌رو اگر در قرآن مسائل عاطفی، به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی، به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده‌شده، دلیل آن همان است که گفته شد و سخنی به‌گزاف نرفته است. از همه اینها گذشته، قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به‌طوری‌که یک‌لحظه توقف آن با نابودی همراه است؛ بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت‌های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.[12]

نتیجه:

قلب در لغت عرب هم به معنای قلب صنوبری و هم به معنای عقل و روح به کار می‌رود. قلب در قرآن به عنوان وسیله‌ای برای درک و فهم، عقل، جان، نفس انسان، رأی و نظر، محل نزول وحی، مرکز عواطف و چیزی مطرح‌شده که مریضی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و... به آن نسبت داده می‌شود.

از آیه ۲۲۵ سوره بقره می‌توان به حقیقت قلب در قرآن دست یافت زیرا در این آیه قلب وسیله کسب اعمال معرفی‌شده است و ازآنجا که درک که یکی از مصادیق کسب و اکتساب است، جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود، پس منظور از قلب، خویشتن او و نفس و روح او است. این نظر مشهور مفسران است.

قلب در قرآن به‌عنوان وسیله‌ای برای درک و فهم، عقل، جان، نفس انسان، رأی و نظر، محل نزول وحی، مرکز عواطف و چیزی مطرح‌شده که مریضی، قساوت، غفلت، کینه، رعب، حسرت، شک، آرامش، خضوع و خشوع و... به آن نسبت داده می‌شود.

از آیه ۲۲۵ سوره بقره می‌توان به حقیقت قلب در قرآن دست یافت زیرا در این آیه قلب وسیله کسب اعمال معرفی‌شده است و ازآنجا که درک که یکی از مصادیق کسب و اکتساب است، جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود، پس منظور از قلب، خویشتن او و نفس و روح او است. این نظر مشهور مفسران است.

چراغ راه

سنت‌های لایتغیر الهی روزگار

قال الامام علی(ع): «انّ الدّهر یجری بالباقین کجریه بالماضین»

امام علی(ع) فرمود: همانا روزگار بر باقی‌ماندگان. همان‌سان می‌گذرد که بر پیشینیان گذشت.[1]

۱-نهج‌البلاغه خطبه ۱۵۷

حکایت خوبان

مدهوش شدن هنگام تلاوت قرآن از ناحیه شیطان است

به امام محمدباقر(ع) گفتند: عده‌ای هستند که هرگاه اندکی قرآن می‌خوانند یا برایشان خوانده می‌شود، مدهوش می‌شوند به‌گونه‌ای که اگر دست و پایشان را ببرند، احساس نمی‌کنند!

امام محمدباقر(ع) در پاسخ فرمودند: منزه است خدا! این عمل از ناحیه شیطان است! مومنان در قرآن، این‌گونه توصیف نشده‌اند، بلکه صفات آنها نرمی، دلسوزی، اشک و بیم است.[1]

۱-الکافی- ج ۲، ص ۶۱۷

پرسش و پاسخ

پیشگویی‌های قرآن

پرسش:

قرآن کریم به عنوان معجزه جاوید پیامبر اکرم(ص) و حجت برای انسان‌ها تا روز قیامت، چه پیشگویی‌هایی را درباره آینده انجام داده که همه آنها به وقوع پیوسته است؟

پاسخ:

یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن کریم، پیشگویی‌های قرآن است، که در بخشی از آیات شریفه آن از امور مهم و حوادث آینده خبر داده و از وقوع آن پیشگویی نموده است، و همه آنها نیز پس از مدتی به وقوع پیوسته و طبق پیشگویی قرآن کریم جامه عمل به خود پوشانده است. البته جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که اخبار از غیب و پیشگویی‌های قرآن کریم، به جز از طریق وحی و آموزه‌های وحیانی امکان تحقق آن وجود ندارد. اینک به نمونه‌هایی از پیشگویی‌های قرآن کریم اشاره می‌کنیم:

۱- پیشگویی پیروزی در جنگ بدر

خداوند می‌فرماید: «به یاد آرید روزی را که خداوند در آن روز به شما وعده داده بود که با یکی از دو گروه مقابله خواهید نمود، شما نیز آرزو داشتید که با گروه ضعیف روبه‌رو شوید، ولی خداوند می‌خواهد حق را با پیروزی بر گروه نیرومند، ثابت و روشنی سازد و ریشه کافران را قطع کند.»(انفال- ۷) در این آیه شریفه خداوند به مومنین وعده نماید، و پیروزی بر دشمن و هلاکت و نابودی کفار را وعده می‌دهد، با وجود اینکه مسلمانان از نظر عده و ادوات جنگی در ضعف و اقلیت قرار داشتند و دشمنان و کفار تا سه برابر از نظر توانمندی و تشکیلات نظامی برتر بودند ولی خداوند وعده پیروزی حق بر باطل را می‌دهد و آن را نیز محقق می‌سازد.

۲- پیروزی در هزیمت دشمن نیرومند

خداوند می‌فرماید: «ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر» یا می‌گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم؟!* (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می‌خورد و پا به فرار می‌گذارند!» (قمر- آیات ۴۴ و ۴۵)

این آیه شریفه نیز از هزیمت و شکست کفار و مشرکین و از هم پاشیده شدن اجتماعاتشان خبر می‌دهد که در جنگ بدر واقع گردید. آنگاه که ابوجهل اسب خویش را جلو راند و در پیشاپیش لشکر خویش قرار داد و گفت: ما امروز از محمد و یارانش انتقام خواهیم گرفت. ولی خداوند او را هلاک و جمعیتش را متفرق و حق را پیروز گرداند.

۳- پیشگویی در سرنوشت خذلان و شکست دشمنان پیامبر(ص)

خداوند به پیامبر(ص) می‌فرماید: «آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن، و از مشرکان روی گردان* ما شر استهزاءکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد، همان کسانی که معبود دیگری با خدا قرار دادند، اما به زودی می‌فهمند!» (حجر- آیات ۹۴ تا ۹۶) این آیه شریفه در اوایل دعوت پیامبر(ص) در مکه نازل گردید و خداوند خذلان و شکست استهزاءکنندگان پیامبر و عزت و شوکت خویش را خبر می‌دهد.

۴- پیشگویی پیروزی اسلام بر تمام ادیان دیگر

خداوند می‌فرماید: «او کسی است که رسول خد ا را با هدایت و دین حق فرستاد تا اورا بر همه ادیان غالب سازد، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند» (صف ۹)

۵- پیشگویی درباره جنگ ایران و روم

خداوند می‌فرماید: «رومیان مغلوب شدند (و این شکست) در سرزمین نردیکی رخ داد، اما آنان پس از (این) مغلوبیت به زودی غلبه پیدا خواهند کرد. (روم آیات ۲و ۳) آنچه این آیه خبر داده بود، در مدت کمتر از ده سال واقع گردید، و پادشاه روم بر پادشاه ایران غالب شد و سپاه روم وارد سرزمین فارس گردید.

۶- پیشگویی در سرنوشت ابولهب و همسرش

خداوند می‌فرماید: «بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد)! *هرگز مال و ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید *و به زودی وارد آتشی شعله‌ور و بر لهیب می‌شود *و (نیز) همسرش در حالی که هیزم‌کش (دوزخ) است، و در گردنش طنابی است از لیف خرما» (مسد- آیات۱ تا ۵) این سوره که در حال حیات ابولهب نازل گردیده، از داخل شدن او و همسرش به آتش دوزخ خبر می‌دهد. از این آیات شریفه چنین استفاده می‌شود که آنان تا زنده هستند اسلام را نخواهند پذیرفت، و در عناد و لجاجت خویش باقی خواهند ماند، و همان‌گونه که قرآن پیش‌بینی کرده بود آن دو نفر در حالت کفر و بی‌دینی از این جهان رخت بربسته و تا ابد مستوجب عذاب الهی گردیدند...

۷- ...

سلوک عارفانه

لزوم تلاوت قرآن با تدبر و درک معانی